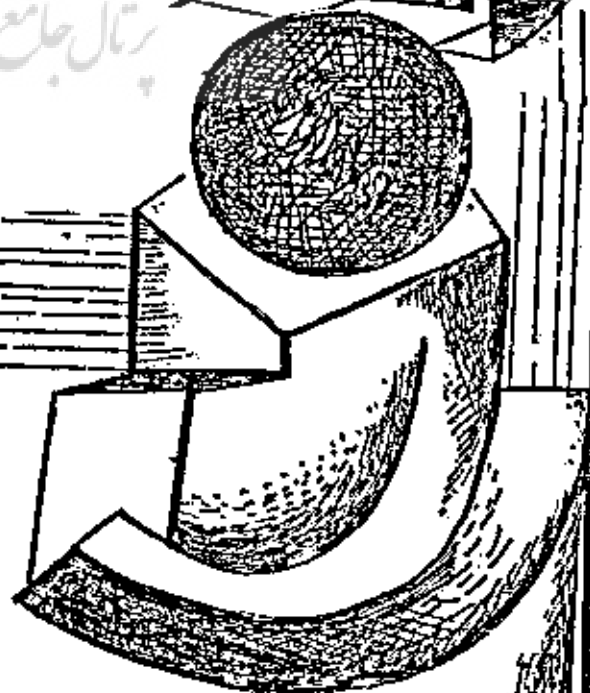


# کدام تکامل؟

## ملاحظات انتقادی درباره یک کتاب جنجالی

دوره «غیبت صغری» بحرانی ترین دوره در تاریخ تشیع امامی بود؛ به این ترتیب که امام حسن عسکری ۲۶۰ هجری وفات یافت و جامعه شیعه به خصوص در عراق، ناکهان با اختلافات بزرگی مواجه شد. منکلمان شیعه در این دوره، آ وظیفه دشوار دفاع از مکتب تشیع و عرضه تحلیل ها و تفسیر های جدید از مبانی بنیاد آن را بر عهده داشتند. در این دوره که نزد یک به یک قرن به طول انجامید، به تدریج مکتب تشیع (شیعه ۱۲ امامی) تکامل یافت.

کتاب «مکتب در فرایند تکامل» با عنوان فرعی «نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در ۲ قرن نخستین» به زعم نویسنده آن، تلاشی است در راستای روشن ساختن برخی جنبه های این فرایند تکاملی و نقش منکلمان شیعی دوره غیبت صغری در تکمیل و تکمیل مبانی اعتقادی شیعه. نویسنده کتاب - دکتر سید حسین مدرسی طباطبایی - تحصیلات حوزوی خود را در سطوح عالی فقه و اصول و فلسفه نزد اسناداتی چون مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری، آیت الله جوادی آملی، مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی و آیت الله یوسف صانعی گذراند. وی در سال ۱۳۶۱ دوره دکتری خود را نیز در دانشگاه آکسفورد به پایان برد و تدریس در دانشگاه پرینستون آمریکا را آغاز کرد که از آن زمان تا کنون در همان جا مقیم و مشغول تدریس است. کتاب «مکتب در فرایند تکامل» در ۲۹۲ صفحه در آبان ماه سال گذشته از سوی انتشارات کویر منتشر شده است. اینک که سر و صفای اولیه در باره این کتاب فر و خفتند، فرصت مناسب تری برای نقد و بررسی آن فراهم است. متن حاضر و نیز مقاله «از تاریخ تا نقد» در صفحات ۱۳ و ۱۴ نگاهی است انتقادی به این کتاب.



پس از سر و صداهای زیاد پیرامون کتاب هکتب در فرایند تکمیل، این اثر کمباف شد فردی که خیلی هم در این وادی ها نیستند کتابی کادو بیج به عنوان هدیه آورد و من با اشتکری آن را کنار گذاشتم. وقتی شروع به توصیف کتاب کرد، همان حرفهای آشنا را زد که هم کتاب را کامل خواندم و ولی می گویند و جود امام زمان را زیر سؤال می برد و... سید حسین مدرس طباطبائی مقدمه ای کوتاه بر ترجمه فارسی کتاب نوشته به نام «حکایت این کتاب» بود آنگاه از بولطهایی که به پا خواهد کرد تلاش کرده تا از هر گونه آشوب غیر علمی جلوگیری کند که البته نتوانسته است. نکات اصلی دیباچه را ایماگر می گویم تا به متن آن برسیم.

۱. ایشان کتاب را با وصف انقلاب اسلامی ایران آغاز می کنند و اینکه دشمنان در پی سه برآهه کشاندن این انقلاب سه سبب هائی چیدند که یکی از آنها اختلاف زوای بین شیعه و سنی بوده و نتیجه هائی نیز به بار آورده است. پایتکه در اصل مسأله توطن به دو خواهان شکی نیست ولی طرح دسر حای سیاسی در یک کتاب علمی- کلامی چایی ندارد. گر چه او در آغاز ترجمه فارسی این دیباچه را آورده ولی باید احتمال بدهد که خواننده کتابی زوای نیز ممکن است از آن آگاه شود و اساساً طرح این مسأله در کنار گذاشتن اختلافها نه کمکی به شیعه خواهد کرد و نه به اهل سنت. با اینکه می دهم با انشار به انقلاب اسلامی سه درستی- خونیسته به «خودی» بودن خود تصریح کند.

۲. نویسنده یکی از نخلهای اهل سنت را بدون آوردن نام با صفات «شجره خبیثه» و دشمنان کینه توز به توصیف می کند. وقتی ایشان برای نزدیکی فرقه های اسلامی کتاب می نویسد نباید بعضی از انسان را با صفتی توصیف کند که ایجاد فاصله کند. یکی از صفات شیعه های خالی از فرقه های اهل سنت آنان است نوهمین و تکمیل برخی از مدارای ایشان شامل حال چنین گروه هائی نمی شود. امام هم در فسر ایطی که عاملان سمردی به کفر فاس های قضائی و محاسبی در ایران امروز دعوت می شوند. حساب انسان بل لادن را باید که با برخی عالمان جوان و آگاه تر هر بستن جدا کرد با لاف از در این جهت تلاش کرد.

۳. مدرس می تیغه قوم فیچی علیه تشیع واقعی و علاوه بر وهابیته شیعیان خالی می داند به هم زمان ایشان دیگران شیعه را به شکل نهضتی باطنی که با عقاید و رسوم هندیان و ایرانیان بستان آمیخته. معرفی می کردند و این تصویر از امام آرام جایگزین تصویر عقل گرا از شیعه در مقطع علمی غرب شد. آنچه اینجا شباهت با ذکر است متذذذذ وی هر باره تصحیح تصویر تشیع نزد غربیان است که بسیار خوب است ولی نباید انسان و معیار باشد یعنی نباید ببینیم اگر چطور بنشینیم دیگران ما را می بینند. در عقل گرای شیعیان شکی نیستند آنان هم راه و همگام معتزله مغالبل خشک کمزری انشاره استند امامانی توان منکر چته باطنی شیعه نیز شد. نهتم دیگران در سورد اینکه یا رسوم هندوان و فرایزیدی ایرانیان بستاندند را با اسلام آمیخته اند. نباید دلیل شود که به جای رفع این نهتم جنبه های باطنی شیعه را از انسان افکار کنیم.

لوثر با بیان به بعضی نظرات شاذ خلاف مشهور عالمان شیعه انشاره می کند که موجب ترویج برخی از عالمان به دلیل صدور آن فتواها شد که فتوای حرمت قه زنی سید حسن حکیم و ناسزاهایی که پایت آن شنیده شاید به این روزهای ما مناسبت بیشتری داشته باشد. اگر همین دست عالمی که دود سیگار را موجب بطلان روزه نمی داندست یا پاک میون اهل کتاب که امروزه تخریب دارد همه گیر می شود. حلیت گوشت خرگوش و مانند آن از آنجا که کتاب اعتقادی است بهتر بود مثال های

جای اینکه از فقه انتخاب شوند از علم کلام باشند یا هر دو با هم آورده شود. صحت او کسانی که کتاب ایشان را نافی وجود امام زمان می دانستند مدرس دیباچه کتاب را با نام امام غایب و پندآوری مهسر و عطفوت و برای ایشان به پایان می برد و می نویسد: خود را کترین بنده در گله و خاک راه و خدمتگزاری ناچیز در استان رفیع آن مولای بزرگوار می دهم».

تاریخ تشیع

این بخش از نوشته به بخش اول این کتاب نظر دارد که به خلاصه ای از تاریخ تشیع از وفات پیامبر تا آغاز دوران فیتت می بر داند. این بخش از کتابی که از شرح است و ظاهر هنوز به جایی که قابل نقد باشد نرسیده ولی توجه به آنکه به عنوان مقدمه بد نیست.

۱) نگارنده می گوید که به تاریخ فکر می بردارد و کتاب خلی در باره عقاید و بحث هائی مانند آن نیست. در ادامه خواهیم دید که منظور ایشان از این ادعا چیست ولی هم وضع داشتن برای مورخ امری لازم است و با چندی در تفصوات می کند. چندی در یعنی تحریف تاریخ به دلخواه خود. ولی هر کس باید با یک ایده یا عقیده اناسی و منفع گریش پیش فرض های خود پایه وادی علمی دیگری مانند تاریخ بگذارد. خود ایشان در مقدمه می گوید که شیعان نظرات افراطی در چار چوب هنر لونا عن الریویه و فو لونا فینا ما شنتیم را از امام علی می گوید دیگر امامان سنی داندند این خود نوعی موضوع گیری است. آنچه در

گروه آمده از احادیث مروی از امامان است و نافی آن با این سخن حق به جایی هرست نیست. اگر بحث مسند است باید مسند آن بررسی شود و یا اگر قصد مقایسه با قرآن در میان است باید در جای خود انجام شود. یک محقق حتی در مقدمه کتابش نباید چیزی را صرف پایانه بسند خود و بی دلیل بپوشد. ایشان با همین مثال آوردن نشان داده که لولا با عقیده خاصی دیدن در صفتی هم همین است. به شرط اینکه مستدل باشد و خود نیز به آن اذعان کند.

۲) نمره بحث فوق جایی آشکار می شود که ما خواهیم بین عقیده انسان و اهل قرآن خاص آنها و عامه شیعه تفاوت بنهیم. اگر این تفاوت و تمایز را قائل نشویم، زمینه انواع سوء بدعت را آماده کرده ایم. از آنجا که این اشکال می تواند به کل کتاب تسری پیدا کند و ادامه مطلب ایشان را حاصل شود. می گذارم در جای خود آن را بیشتر باز کنیم اما به عنوان اشاره هم که شده ایما می کنم به جایی که ایشان می گوید تا زمان اسلام باقر شیعیان برخی اهل عبادی خود را نمی دانستند و از زمان ایشان به بعد بود که آنها را از ایشان فراتر قند. خوب این موضوع شامل اهل قرآن امام اول شیعیان و فرزندان اش که می شود. اگر تا آن زمان که امام باقر به حج نرفته بودند، اهل عبادی برای دیگران مشخص نبود پس کسانی که با امام حسین در حج معروفی که با دعای جاودانه همراه شده بودند هم نمی توانستند آن را یاد بگیرند؟ حدیثی هم که نقل می شود اشاره به بخش سوم که بالا نوشتیم است یعنی عامه مردم در دانه خواص و اهل قرآن آنها. همین عدم تمایز ممکن است پیش آید. وقتی ایشان می گوید که برای امام حسن عسکری فرزند یافت نشد ولی از آنجا که شیعه عقیده داشت زمین بدون حجت نمی ماند پس لازم آن وجود فرزند ی بود و او اینکه دیده نشود. این عقیده عامه مردم ممکن است ناخواسته منجر به نافی وجود امام دوازدهم شود. هر چند خود آقای مدرس مخالف این برداشت باشد.

۳) تجربه نشان داده که بهترین راه نقد یک متن یا لاقال آغاز آن برداشتن به تناقض های درون آن متن است. به این مثال دقت کنید اگر روز باشد. حتما خورشیدی در آسمان خواهد بود. این قضیه شرطیه با نافی نالی نفی مقدم را نتیجه خواهد داد. یعنی اگر خورشید نیشد روز هم نخواهد بود. این آ قضیه دقیقاً یک معنا دارد.

ایشان در پاورقی صفحه ۲۲ از قول مرحوم مرتضی حائری استدلال می کند که تا زمانی که انسان در جهنم است، سلسله اولیا و ائمه نیز خواهد بود زیرا خدا در قرآن مر چو اب اعتراف فرشتگان گفت که آدم توانایی آگاهی بر حقایق عالم را دارد پس شایسته چاشتنی خداوند است. حال اگر حتی برای یک لحظه نوع بشر بر زمین بماند ولی کسانی از آن نوع که شایسته آگاهی به حقایق عالم هست در میان آنها نباشد، ایراد فرشتگان بر خداوند وارد خواهد بود.

مدرس در صفحه ۲۰ این کتاب آغاز خالی گری را در شومه از جایی می داند که برخی شیعیان با گرفتن افکار خود از مذهب کینه مند می شدند که امام موجودی فوق طبیعی هستند و اگر یک لحظه زمین بدون حجت بماند، هر هم فرو خواهد ریخته انشاره ایشان به حدیث «لولا الحجة لسلط الارض باهلها» است. با عقاید غالبان کاری ندارم ولی مضمون این حدیث همان گفتار آقای حائری است. چه بگویم تا نشان هست امام با ولی نیز خواهد بود و چه بگویم اگر ولی نباشد، کسانی هم در کفر نخواهد بود. حدیث در هر جا یکی است ولی اینکه فلان کسی بنا بر این حدیث چه بگوید، بحث دیگری است و تمسک

ایشان به اینکه شریف مرتضی هم این حدیث را از غالبان دانسته، کمکی به ایشان نمی کند چون خودشان بنا بر این گذاشته اند که نه موافقت با برای قدما عقیده ای را نفی می کند و نه مخالفت با آنان، فکر و نظری را تصحیف چنان که می بیند ایشان مضمون این حرف را ابتدا می بیند و سپس جای دیگر نافی می کند.

۱) مدرس هر بخش دیگر کتاب به مسأله توحید نزدیک می شود. در بررسی این بخش، بد نیست ابتدا مثالی که ربطی مستقیم به امامان ندارد بیاورم تا به باقی مطالب برسیم. در قرآن به آگفته فیض روح انسان انشاره شده است: یکی توسط خداوند (زهر ۱۷) دیگری توسط هر رقیل (سجده ۱۱) و سه دیگر توسط ملائکه (فهم ۱۶). چگونگی این تناقض ظاهری را بنهیم؟ راه ساده و منطقی این است که ارواح توسط ملک موکل قضی می شوند و از آنجا که آنها از نیروهای ویژه و تحت اختیار ملک الموت هستند می توان این عمل را به عز رقیل نسبت داد و چون قدرت و اجازت انجام این کار را خداوند به او داده تسلیم مرگها را می توان به خداوند نسبت داد. این نسبت دادن متضمن کوچکترین غلو یا بزرگمائی در حق این ملائکه و عز رقیل نیست. چون آنان اختیاری از خود ندارند و هر چه هست به فرمان اوست.

۲) سید حسین مدرس صبر قدیشه شیعی و درگیری غالبان و مفسران و مسته لان را ادامه می دهد تا در پایان صفحه ۱۶ به کسانی می رسد که قتل به ولایت نکون می کنند و تحت تأثیر آرای ابن عربی و مسید حیرت آملی، امروز چنین می اندیشند. نایره کسانی که ایشان اشاره می کند شامل پیروان حکمت متعالیه و امثال علامه طباطبائی و شاکر دلدان اوسته ولایت نکون می هر چه هست از صیغ مثالی است که در سطرهای بالا آوردم و کوچک ترین نسبت استقلال به امامان حسند آنچه شیخیه معتقدند- شرک و مرده است او می گوید که من یعنی مدرس- و بیشتر

عوام و دانشمندان معتدل هستیم و نهایت امامان در خلق و رزق و تشریح شریعت را نمی پذیریم. اگر ایشان می اندیشد که پیروان نظریه ولایت نکون، نهایت امامان از خداوند در این امور سه معنای اثبات کمترین استقلال از الله را می دانند. قطعاً این امر اشتباه است و نهایت به معنای استقلال نیست. خلافتی که در قرآن هم به آن تصریح شده همین است که خود او نیز پذیرفته است. نهایت در تشریح شریعت هم بیشتر مرا یاد سخنان اخیر دکتر سروش می اندازد که نزول آیه و صدور احکام را تابع احوال پیامبر می داند. که همین غالبان از دید مدرس بهشتند در مقابل او است. تا خود پیامبر را فاقد هر گونه استقلال در برابر خداوند دانستند پس اگر کسی هر گونه استقلال در برابر خداوند را از پیامبر چه رسد به امام نافی کند، چه جای نسبت دادن غلو به آنان؟

۳) مدرس گرچه گفته که این کتاب کتاب عقاید نیست ولی نمی توان این گونه بیرون گوید نکند. او خود نیز جله چار سلیفه خویش فاگید می کند در انتهای صفحه ۸۷ می گوید «امامان را پاکترین افراد بشر و نزدیک ترین آنها به پروردگار می دهم. آنان منشا هر پاکت هستند و وجود آنها واسطه بسیاری از فیوضات حق است. امامان به آن معنا نیست که در کارهای خداوند مقصد خلق و رزق و حیات و ممانت تصرفی داشته باشند».

خبه اینجا می توان با ایشان وارد گفت و گو شد و پرسید همشاً بر کت و واسطه بسیاری فیوضات دقیقاً یعنی چه؟ من این عبارت را به آقاست جدالگه تقسیم می کنم تا موضوعاتی به بهترین وجه انجام شود:

الف. حدیثشاً بر کات ها تا توجه به اینکه نگارنده سر چشمه و اصل بر کات - یا برخی بر کات- را به امامان نسبت می دهد تا دیدن که احتمالاً یکی از غالبان از دید ایشان به نسب قطعاً مستزم شرک است. منشأ و سر چشمه همه بر کات خداوند است و هیچ کس چهل و کونو نیست. به پیامبر و نه امام چه. «واسطه فیوضات» واسطه از دید ایشان بیسی چه واسطه اگر همان خلافت آنها است که قرآن می گوید و اگر مستلزم هیچ استغالی از خداوند نیست که همان چیزی است که مثلاً در باره عز رقیل مثال زدیم و خود ایشان هم آن را هر باره امامان را می دارد. توجه کنید که همین عقیده ایشان را وهابیت نمی پذیرد و مثلاً نظریه شفاعت را رد می کند. غافل از اینکه شفاعت پذیر میسای بعضی بخشیدن گناهکاران نیست بلکه آنی که در زندگی خبیثی از سوره پیامبر و امامان پیروی کرده اند، می توانند به واسطه همان عمل، از شفاعت بهره مند شوند. نه ظالمان و متحرفان مهم این است که نشان دهم خود ایشان این واسطه بودن را می پذیرد.

ب. بسیاری فیوضات: بسیاری یعنی چقدر؟ در بند بالا به کیفیت این واسطه گری پرداختیم و اینکه نهایت یا خلافت یا وساطت یا ولایت یک مفهوم بیشتر نیستند و در مورد برگزیدن خدا هم از فرشتگان با انسان هائی مانند پیامبران و امامان می تواند انجام شود و منافاتی با قدرت خداوند ندارد. اما حالا از کیفیت آن می برسیم که دانسته این نهایت تا کیست؟ اگر پذیرفتیم که این وساطت لطفی است به قدرت لایزال الهی می زند چه فرقی می کند که آن را در یک سوره یا بسیاری موارد یا همه موارد بدیم؟ وقتی وساطت مفهوم استغالی ندارد و واسطه لایقی است پس دانسته کم یا زیاد این واسطه گری فرقی نمی کند و قلو در حق آن واسطه نخواهد بود.

می بیند که بعضی غیر منتجع به نشوونش آندیشگی انجامیده و ایشان چیزی را نافی می کند که خود به زبان دیگر پذیرفته و تازه «الف» نشان دادم که ناخواسته تعبیری را به کار برده که شرک آمیز است.



دوم از صفحه ۵۵ تا ۱۰۷ به مواجهه کسانی که اختلاف نظر درباره نحوه امامت اهل بیت دارند می‌گردد. بدیهی است که از سخنان مفوضه اسلامی که معتقد بودند خداوند کار جهان را به امامان تمویض کرده است (بوی استقلال امامان می‌آید که قطعا مردود است) چه رسد به غلاتی که آنان را خدا می‌دانستند چنین دیدگاهی توسط امامان نیز مطرح شده است و در مقابل آنان معصومه است که امامان را تنها علمای ائمه را می‌دانند این عقیده گرچه منازم کم‌شمارند نقش امامت است ولی لاقول توحید را مسلم باقی می‌گذارد بر خلاف مفوضه که توحید را خداست می‌گردد. همان‌طور که آنس مخلوطی از جریست و نامرست بود مثلا عقیده صحیح اسلام بر غیب بهتر تاکید می‌کند به آن غفلت که درست است به امامان نسبت داده می‌شود و تاریخ هم آن را نشان می‌دهد ولی هر کس آن آزادی آنان در حرام کردن حلال یا حلال کردن حرام را نیز فراموش می‌دهد که اصلا پذیرفتنی نیست امام اول شیعیان در مقابل خلیفه دوم که برخی از مسی‌بی را باطل اعلام کرده استند و نپذیرفته اگر تفاوت نظری هم در باره حکمی باشد به دلیل تفاوت موضوع یا ملامت حکم است که مجتهدان هم آن را انجام می‌دهند و نفس حلال کردن حرام نیست.

در راه میانه‌ای که آقای محرمی می‌گوید راه خوبی است به شرط اینکه دقیق توصیف شود. غالیان، غلاتان به استقلال الله هستند و مقصری کسانی‌اند که عقسقی فراتر از عالمیان در دستکاره برای آنان فائل نباشند. میانبروها کسانی هستند که آنان را بنده گان و خلفای خداوند می‌دانند که در کارهای می‌خداوند به آنان اذن داده است. به قولی تو و بدون کوچکترین استقلال عمل می‌کنند پس روان حکمت متعالیه و شاگردان طلبیایی که این دست‌انده و آوردن مسلم آنها کنترل مومنه می‌انصافی بر روی است به ازوم پرداختن دقیق به علوم استدلالی تا کدی می‌کم و گرنه نتیجه همان خواهد شد که در بند آشناسه کردیده غنای کویسی و - منار - گفتن کلام مبهم شرک و غلو یعنی همان چیزی که ایشان از آن اجتناب می‌ورزند.

**روزگار ما**  
 آنچه از این کتاب به روزگار ما ربط می‌دهد تحمید پیدا می‌گردد. ما یعنی بود که مطرح شد و بوی کتاب در حال آبخش دیگر به علاوه ضمایم است. بخش ما چوبه به بحران رهبری و نقش اول اس حدیث می‌پردازد و بخش چهارم به مناقشات کلامی و



**مدرسی یا محروم  
 کردن خود از بسیاری  
 احادیث - یا این توجیه  
 که کار غالیان یا  
 جاغلان است - خود  
 را از منبع بزرگی از  
 معرفت محروم کرده  
 است و اثری از بازمینی  
 و سنجش احادیث  
 در مراجعه به قرآن یا  
 عقل در کار او نیست**

نقش متکلمان  
 بخش سوم گزارشی متوسط از سیر چشمنی امامان به جای یکدیگر و مغایرت آنان در مقابل حکام جور و شیمان متعصب و کسانی است که خود بسوختی امامت در سر داشتند. متن سطح را از آن جهت گفتم که فصلی به خیلی کوتاه و مختصر و نه باند است و البته اندازهای به کیفیت آن نیز بود.  
 رویکرد مدرسی تلاش برای ارائه مایه بدون جهت‌گیری است که بسیار خوب است ولی باکندش جمعی به کتاب کوچکی این بوده است برای مثال همین بخش سوم را عده‌ای با این دید خوانده‌اند که «ما فکر می‌کردیم تاریخ شیعه آشکار و روشن

است ولی حالا می‌بینیم که اصلا معلوم نیست که واقعا ترتیب سلسله دوازده امام به این شکل باشد و شک و تشکیک زیادی در تاریخ در این باره موجود است. اسامی سیر داشت خودشان گان البته به عقیده مؤلف نیست ولی وقتی چنین تفسیرهای نادره می‌خلاف نظر نویسنده انجام می‌شود بد نیست تجدید نظری در نظریه‌های مطالب و شیوه نگارش آن - با حفظ نامی جهت گیری - انجام شود.  
 کلام این سخن بعضی جاهلین مطلب را به ذهن متبادر می‌کند که از واقعیت تاریخی بدون حقیقت و استخراج کرده مثال از تشکیک مردم در چشمنی غلات را بگویم روشن نبودن اصل مطلب در بحث می‌شود خوبه با این نوع استدلال کل تشیح را می‌توان با جریان سفینه زیر سؤال برد و همین امروز هم می‌گویند که اگر امامت علی <sup>ع</sup> آن قدر آشکار بود که شما می‌گویند چرا آن همه مردم چیز چند نفر - به کسی دیگری راضی شدند و مگر می‌شود که همان مومنی را با هم می‌گوید و مردم متخلف کنند؟  
 مدرسی با محروم کردن خود از بسیاری احادیث - یا این توجیه که کار غالیان یا جاغلان است - خود را از منبع بزرگی از معرفت محروم کرده است و اثری از بازمینی و سنجش احادیث در مراجعه به قرآن یا عقل - اگر سواد تاریخی منظم نگاری دارد - در کار او نیست کتابی که نام حکمت در فرایند تکامل بر خود دارد باید بسیار مجهز تر و در توان تر از این به مدخل می‌آید آن هم با فرضی ۱۰ ساله برای بازمینی و تکمیل بحث‌ها.  
 خبر پایان بخش ۳، مقداری از این اشتباهات برداشتی را می‌توان با استدلال کلام مؤلف نصیح کرده ولی هم خیلی مختصر است اصل کتاب به زراعت کلام او هنگام برگرداند هم حدیث و مروی از پیامبر که به ۱۲ چشمنی پس از خود اشاره می‌کند در جای نامرستی و در پایان این بخش مطرح می‌شود مگر نظم مطالب به ترتیب تاریخ نیست؟ چرا این حدیث که تمام شیعه‌ها در چشمنی امامان را از اهل می‌کند در اوایل بحث آورده نشده البته در آن صورت می‌شد بدیهت را

به شکل دستاوی و همچنان بگیر فعلی روایت کرد نمی‌خواهد نسبتی نشاناید. ست به مؤلف به هم ولی ایشان شایعات و اختلافات بین فرق شیعه را با شاخ و برگ بسیار بیشتری از تلاش شیعه امیل و پاران نموده‌اند. این داده است اکثر اخبار نامرست از فرزند خوانده بودن امام جواد <sup>ع</sup> برای امام رضا <sup>ع</sup> تا وجود احادیث سنی بر اینکه امام هادی <sup>ع</sup> کسی دیگری را برای امامت در نظر گرفته بود - بدون شرح و جرح آورده می‌شود ولی روایات سنی بر تصریح به نام دوازده امام مدام با شک و تردید و گمان جعلی اعلان ذکر می‌شود از کتاب مسلم بن قیس تا دیگر مصادر. اگر قس را بر فضیلت واقع به صحت و سقم اخبار است (که صحیح نیز همین است) باید در باره تمام خبرها افعال شود و اگر غرض از آنکه بدون سنجش آنهاست هیچ کلام نباید مستحیده شوند.

ایشان در بابورقی صفحه ۱۹۶ بیان تا کدی می‌کند که این کتاب - کتاب تاریخ مذهب است و نه علم کلام و منظور من هم نشان دادن سنوی تمام فراین است نه استدلال کلامی. گزارش گرایش شیعه به یک امام تنها با پیوستن سواد اعظم <sup>ع</sup> شریعه به او و بسیار خلاصه بر گزار می‌شود حال آنکه دلیل تاریخی می‌خواهد که با آن همه شک و شبهه چطور سواد اعظم آنان به او می‌گرویدند.  
 بخش چهارم هم گزارشی بسیار کوتاه از آغاز و شکل گیری علم کلام در شیعه است که اصلا کافی نیست و به اجمال آمده است. نویسنده در به کار گیری عنصر عقل در تفهیر روایت و روایان حیالی کوشاشیست و گزارش او گزارشی خام و بی تفسیر است. بویکی دو جا به آنگه نقل اشاره می‌کند و اینکه امامان به متکلمان سپرده بودند که از عقل فقط به عنوان جدل استفاده کنند و عقل نباید اساسی عقیده قرار گیرد و درین تصریحی است نه عقل (ص ۲۱۲). این حکم با این شدت را روایت اول اصول کافی در باره مقام عقل با تردید جدی مواجه می‌کند.

واقعت این است که ما چیک عقل <sup>ع</sup> نظریه تا با دین مطابق باشد یا نباشد و تعداد عقول به اندازه تعداد انصیان است کسی مثل این سینه یا آن مقام علمی و نوع می‌گوید که من هر چه تلاش کردم نتوانم من معاد را اعتقالات کنم ولی به گفته پیامبر ایمان دارم است ملاسوا معاد را با اصول حکمت متعالیه اثبات می‌کنند حالا معاد عقلا اثبات پذیر است یا نه؟ تخدیه <sup>ع</sup> به فرو کاستن دین می‌محدوده عقل. یکی ندیدی دین با عقل محدود بود ولی این به این معنایست که تری غاضبی عقلا برای نسل های آینده غیر قابل دسترسی باشد چه رسد به خود امامان که حکیم بودند و رئیس عقلا همین فرو کاستن دین در قالب‌های ذهنی چیزی است که خود معومه سی به آن گرفتار است و مقام <sup>ع</sup> و آن چنان که می‌تواند به بعد تفسیر می‌کنند نه آن چنان که هست.

این کتاب می‌تواند متنش شود و اتفاقی هم نهند ولی آگروه آن را بر سر زین هانداخته یکی کسی که به نام دفاع از سنت قرآنی علای و معصومی از عقاید انمی خیم گفته دوم گروهی که این کتاب را واسیله‌ای برای هادی نشن ظلم امامان <sup>ع</sup> دیدند از کسانی که اصولا تعلق خاطری به دینت ندارند و در سخنان اخیر به روش هم از اینکه کتاب وحی <sup>ع</sup> کتاب شمر شده بسیار شامان بودند. تا افرادی که با حاکمان فعلی بر سر مهر نیستند و هر چه خواهند عقایدش را از بر سؤال ببرد تبلیغ می‌کنند این گونه بود که این کتاب بی جهت سیاسی شد و فقط علمی محروم ماند که جفای در حق کتاب و مؤلف آن بود.  
 مکتب در فرایند تکامل کفنی غایب است که برجستگی آن تنها در رجوع دقیق ولی ناقص به منابع دست‌اول است. با این تحلیل خطاهای تاریخی و حدیثی و اندر ده بیاری از مراحل تاریخی گذشته در کتاب را می‌توان در کتاب تاریخی ای که پیش از این نوشته شده است یافته و ولی در بعضی شدن این کتاب عوام فعل علم را به این باور رساند که گوئی حدیثی نداشت و در یافته‌اند و رفت آنچه رفت



سید حسین محرمی، مؤلف کتاب